

دانلود رمان عروسک

دانلود رمان های دل آرا دشت بهشت

رمان عاشقانه ، رمان آسیب اجتماعی ، رمان علمی و تخیلی ، رمان
معمایی

این رمان عیارسنگ ندارد! «عروسک» چهارمین جلد از مجموعه
نفرین جسد است، ترتیب جلدها به شرح زیر می باشد:

جلد اول و دوم با نام های «نفرین جسد» و «جادو» در کتاب چاپی
«نفرین جسد» منتشر شده از نشر شقایق قابل تهیه و مطالعه
هستند. نام جلد سوم «شوخی» بود و در اپلیکیشن باغ استور
بصورت رایگان و کامل موجود است.

از تو درباره روح سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من
است، و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.

«سوره‌ی اسراء - آیه‌ی ۸۵»

فصل یک:

صدای خنده بلند عمواسد، عموی بزرگ سپهر، بعد شنیدن حرفهای پسرعموی سپهر که اونو علی معرفی کرده بودن، بیشتر از خاطره‌ای که علی روش مانور می‌داد، همه رو به خنده انداخته بود. خنده‌های عمواسد بلند و با تمام توان بود. درحالی‌که بعد از مدت‌ها تونسته بودم یه دل سیر بخندم، دوباره نگاهم رو به علی دوختم تا خاطره‌ش رو ادامه بده.

– خداییش عمو، تترسیدی وقتی بیدار شدی و دیدی که زیر پلی؟ پدر سپهر که حالا مخاطب قرار گرفته بود، با نگاه خنده‌داری اخم کرد.

– داداش ببخشیا ولی پدر سوخته، بیست باره منو با اون یه بار بیدار خوابی سوژه کردی، هنوزم دست برنداشتی. ای بسوزه هی که من مسخره‌ی دست تو شدم... فامیل کم بود، حالا جلوی عروسمم آبرومو بردی؟

علی بلند بلند خندید و گفت:

– بابااا بذار بدونه، اگه جلوش راه رفتی تترسه!

درحالی‌که از خنده دل‌درد گرفته بودم، به این فکر کردم من چیزایی دیدم که بیدار خوابی پدرشوهرم جلوش صفره که لازم

نبود اینا بدونن! خصوصاً همین علی که مشخص بود ید طولایی تو
مسخره کردن داره!

دوست نداشتم دستمایه‌ی روزای دورهمی‌شون باشم.

پدر سپهر خندید و انگار برای بار هزارم اون خاطره رو تعریف
می‌کرد، گفت:

– من یه آن به خودم اومدم، دیدم شال و کلاه کردم، نشستم لب
رودخونه‌ی زیر پل، دارم به حرکت آب نگاه می‌کنم. هی با خودم
فکر کردم، هی دودوتا چهارتا کردم، دیدم نه بابا... خودمم، این
راه رو اومدم، خوبم اومدم. پسر جون مسخره می‌کنی ولی این
بدبختی ارثیه خب! چه کنیم؟ این عمه‌تون که افتاد از پله‌ها پاش
شکست، مامانم که هر شب می‌خواست لباساشو از وسط میدون
شهر جمع کنه! عصاره‌ی ارثای بد فامیل از مادر و پدرم رسیده به
ما بچه‌ها!

عمواسد این بار میون خنده گفت:

– بگو ما رو نزاییدن، ر...ن وسط زمین.

شنیدن این حرف از زبون کسی که از ابتدای مجلس حرفی نزده
بود، یه بار دیگه جمع رو منفجر کرد و این وسط، عمواسد بیشتر
می‌خندید.

سپهر با فتوای بلند شدنش، منو راحت کرد. خستگی صبحم با اون خواب پر آشوب ظهري تکميل نشده بود و فکر حرفايي که بابابزرگ سپهر گفته بود هم مزيد بر علت شده بود.

با بلند شدن ما، بابابزرگ که سکوت واضحش از ابتدا به چشم می‌اومد، حکم خواب داد و جمع به جنب‌جوش دراومد تا هرکس به خونه خودش بره.

عمه و مادر سپهر، برای ما یه اتاق مناسب آماده کرده بودن که ظهري ما رو راهی اون اتاقه کرده بودن. زودتر از سپهر به اتاقمون رفتیم و سروسامونی به موهام دادم تا از بند کش رها شه. چشمام واسه یه لحظه خواب می‌سوخت.

سپهر خمیازه‌ای کشید و دنبالم اومد تو اتاق تا بخوابیم. خمیازه‌ش به منم منتقل شد و با خنده مشتمو گذاشتم جلو دهنم و بعد از عوض کردن لباس‌هام ولو شدم روی تخت. به نظرم می‌اومد احتیاج به هوای تازه دارم، واسه همین به سپهر گفتم:

– می‌شه پنجره رو باز کنی؟

یه نگاه به پنجره‌ی قدیمی خونه کرد و بعد گفت:

– گمون نکنم باز شه. بذار ببینم...

و بعد به سمت پنجره رفت. همون طور که می‌گفت، فرم پنجره قدیمی‌ساز بود و مشخص بود به‌مرور چفتش خشک شده و باز نمیشه. بی‌خیال شدم و با غرغر گفتم:

– ولش کن، بیا بخواب.

و نگاهم به اتاقی افتاد که قرار بود موقتاً محل زندگی‌م باشه. یه اتاق جمع‌وجور با یه تخت قشنگ که نسبت به بقیه وسایل نوتر به‌نظر می‌اومد. لوستر قدیمی کوچیکش به فضا نور قشنگی داده بود. یه آئینه‌ی چوبی و میز آرایشی که ست اون تخت بود، کنج اتاق قرار داشت و یه کمد لباس قدیمی هم که باید سرفرصت مرتبش می‌کردم و لباسامو ازش آویزون می‌کردم. تنها چیزی که تو اتاق جاش خالی بود، چند تا قاب عکس مشترک از من و سپهر بود که می‌تونستم بالای تخت آویزون کنم.

با خاموش شدن لوستر، نگاهم به سپهر خیره موند که داشت به‌سمت تخت می‌اومد و چشمام یواش یواش بسته شد. گرمای آغوشش و بوسه‌هایش آخرین حسی بود که داشتم و بالاخره آرامش تو تکتک سلولام روان شد.

صدای حرکت کردن چیزی باعث شد پلکام باز شه. سپهر بعد اون بوس و بغلاش، طاق‌باز ولو شده بود روی تخت و نفسای منظمش نشون می‌داد به خواب عمیقی فرورفته. پس صدای خش‌خش از کجا می‌اومد؟

– آخر این هم شد کار، همه خوابند و ما بیدار، شب دراز است و قلندر بیدار..

صدا برام آشنا نبود. انگار یه دوره‌گرد داشت از تو کوچه عبور می‌کرد و چیزی هم دستش داشت که به زمین می‌کشید و این شعر رو می‌خوند. از جا بلند شدم و به سمت پنجره رفتم. عجیب بود که پنجره راحت باز شد. نگاهم به کوچه چرخید. یه پیرمرد ژنده‌پوش، با یه کیسه تو دستش حرکت می‌کرد و کیسه کشیده میشد به کف کوچه. باز دوباره اون شعر رو خوند؛ اما تا نصفه.

– آخر این هم شد کار، همه خوابند و...

به یکباره تو جاش چرخید و به جهت پنجره نگاه کرد و انگار میون تاریکی چهره‌ی من رو خوب می‌دید که این بار گفت:

– این قصه ادامه داره!

نفس و تکون عمیقم، باعث شد از خواب بپریم. نگاهی به تاریکی اتاق کردم. همه چیز همون طوری بود که قبل از خوابیدن از زیر نظر گذرونده بودم و هیچ پنجره‌ای هم باز نشده بود. آب دهنم رو قورت دادم و روی تخت نشستم. سپهر تکون خورد و به پهلو چرخید و پشتش رو به من کرد. نگاهی به اون که توی خواب

آرومش از این جهان جدا بود، کردم و از جا بلند شدم. دلم یک لیوان آب خنک می خواست.

در اتاق رو با بی صداترین حالت ممکن باز کردم. نور چراغ خواب، پذیرایی بزرگ رو روشن کرده بود و تموم اهل خونه خوابیده بودن.

به جهت آشپزخانه که درش باز بود، رفتم و یه لیوان آب برای خودم ریختم. تکیه‌ای به کابینت قدیمی دادم و به فرش آشپزخونه زل زدم. منظور اون خواب چی بود؟ چه اتفاقی بود که ادامه داشت و کی نمی‌خواست دست از سرم برداره؟ پوفی کردم. هنوز لیوان رو به سمت دهنم نبرده بودم که صدای خش‌خش باعث شد به جهت پذیرایی نگاه کنم. انگار کسی در آرامش داشت لباس می‌پوشید. ترس تا توی حلقم بالا اومد و یواش یواش به سمت ورودی آشپزخونه رفتم تا ببینم کی توی پذیراییه! قامت بلند مردونه‌ای که از زیر نور چراغ خواب مشخص بود، برای لحظاتی خیالم رو راحت کرد. پدر سپهر پیراهنی برداشت و پوشید و به جهت در ورودی چرخید. خیلی طول نکشید که خیالم دوباره ناآروم شد. همون چیزی شده بود که پسرعموی سپهر گفته بود. پدر سپهر داشت توی خواب راه می‌رفت. چند لحظه بعد حالم از اون چیزی که بود، بدتر شد. پدر سپهر داشت زیر لب همون شعری رو می‌خوند که من تو خواب شنیده بودم.

- آخر این هم شد کار، همه خوابند و...

رمان عروسک به نویسندگی دل آرا دشت بهشت جزء رمان های اختصاصی اپلیکیشن رمانخوانی باغ استور می باشد و ارائه فایل رایگان یا فروشی آن توسط سایت های دیگر غیرمجاز و ممنوع است.

نویسنده آن فقط و فقط اجازه انتشار رمان را به باغ استور داده است و شما مخاطبان عزیز باید ابتدا به این سایت مراجعه کرده و پس از دانلود رایگان و نصب اپلیکیشن باغ استور می توانید این رمان زیبا را تهیه و مطالعه کنید.

آدرس سایت: [HTTPS://BAGHSTORE.NET](https://BAGHSTORE.NET)